



تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی

جلد دهم (قسمت دوم)

تاریخ آن‌سوی دریاها

تاریخ ویلیام صوری

به اهتمام: دکتر عبدالله ناصری طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س))

مترجمان: دکتر عبدالله ناصری طاهری،

دکتر عباس احمدوند (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، نرگس قندیل‌زاده

و معصومه شمس



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

بهار ۱۳۹۴

صوری، ویلیام، ۱۱۳۰-۱۱۹۰م.
تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی / ویلیام صوری. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴.
ج. ۱۲. (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۲۲: تاریخ؛ ۷۵)
بها: ۱۹۰۰۰۰ ریال
فیپای مختصر.
این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.
نمایه.
مندرجات: ج. ۱۰: تاریخ آن‌سوی دریاها؛ تاریخ ویلیام صوری
الف. ناصری طاهری، عبدالله، ۱۳۳۹- ، گردآورنده، مترجم. ب. احمدوند، عباس، ۱۳۵۲- ، مترجم. ج. قنديل‌زاده،
نرگس، ۱۳۴۵- ، مترجم. د. شمس، معصومه، ۱۳۴۶- ، مترجم. ه. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. و. عنوان.
شماره کتابشناسی ملی ۳۸۰۸۰۷۸



تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی (ج ۱۰): تاریخ آن‌سوی دریاها؛ تاریخ ویلیام صوری

به اهتمام: دکتر عبدالله ناصری طاهری (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س))
مترجمان: دکتر عبدالله ناصری طاهری، دکتر عباس احمدوند (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، نرگس قنديل‌زاده
و معصومه شمس

ویراستار: سعیدرضا علی‌عسکری

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه‌آرایی: کاما

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

تعداد: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - سبحان

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات: ۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰
ص.پ. ۳۶۱۸۵-۳۶۱۸۱ ● تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

Website: www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

طرح «تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی»
با پشتیبانی «صندوق حمایت از پژوهشگران کشور» انجام شده است.
مدیر طرح
ع.ن.ط

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع کمک‌درسی برای دانشجویان رشته‌های تاریخ و تمدن اسلامی، روابط بین‌الملل، تاریخ اسلام و ادیان و عرفان در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا و نیز دیگر علاقه‌مندان به مطالعات اسلام و مسیحیت به‌ویژه در حوزه جنگ‌های صلیبی تهیه شده است. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از مجری محترم طرح جناب آقای دکتر عبدالله ناصری طاهری و نیز مترجمان گرامی اثر آقایان دکتر عبدالله ناصری طاهری، دکتر عباس احمدوند و همچنین سرکار خانم‌ها نرگس قنديل زاده و معصومه شمس، تشکر و قدردانی کند. در این مجال فرصت را مغتنم شمرده از ارزیابان گرامی طرح «تاریخ جامع جنگ‌های صلیبی» آقایان دکتر محمدعلی چلونگر، دکتر منصور داداش‌نژاد، دکتر محمدرضا شهیدی‌پاک، دکتر مهرباب صادق‌نیا، دکتر ستار عودی و سرکار خانم دکتر فاطمه جان‌احمدی سپاسگزاری می‌شود.

فهرست مطالب

کتاب دوازدهم: بالدوین دوم. ناآرامی‌ها در شمال سرزمین‌های شام.....	۴۹۷
کتاب سیزدهم: فتح شهر صور. گسترش نفوذ پادشاهی بر سایر دولت‌های لاتینی.....	۵۳۵
کتاب چهاردهم: فولک پنجم (آنژو) به هنگام سلطنت در قدس: بحران‌هایی در شمال سوریه.....	۵۷۹
کتاب پانزدهم: امپراتور ژان می‌کوشد سیطره خود را بر کشورهای لاتینی بگستراند.....	۶۲۵
کتاب شانزدهم: حکومت مشترک بالدوین سوم و مادرش میلیسند. دومین حمله صلیبی.....	۶۶۵
کتاب هفدهم: فرجام دومین حمله صلیبی: تسخیر عسقلان.....	۷۱۱
کتاب هجدهم: در سایه وجود بالدوین سوم قدس لاتین به اوج رونق و شکوفایی خود رسید....	۷۶۱
کتاب نوزدهم: آموری اول — حمله به مصر — مرحله اول.....	۸۲۳
کتاب بیستم: نبرد با مصر. هم‌پیمانی با امپراتور مانوئل.....	۸۷۳
کتاب بیست و یکم: مجبور ساختن بالدوین چهارم (بالدوین جزامی)، به عهده‌دار شدن امر....	۹۲۷
کتاب بیست و دوم: تضاد منافع.....	۹۷۷
کتاب بیست و سوم: آیا امکان نجات قدس از سوی ریموند کنت طرابلس وجود دارد؟.....	۱۰۳۷
نمایه اعلام.....	۱۰۴۱
نمایه مکان‌ها.....	۱۰۵۵

کتاب دوازدهم

بالدوین دوم. ناآرامی‌ها در شمال سرزمین‌های شام

۱. بالدوین کنت رُها بر تخت می‌نشیند. سخن دربارهٔ شخصیت و اصل و نسب وی

دومین پادشاه لاتینی قدس بالدوین دو بورگ ملقب به اکیولیوس^۱ بود. او مردی پرهیزکار و خداترس بوده و به اخلاص، پاکی و تجربیات مهم در امور نظامی شهرت داشت. خاندان او اروپایی الاصل و از اسقف‌نشین ریمز بودند. پدرش هوگ کنت ریتیل و مادرش میلیسند، کنتس نجیب‌زاده بود. گفته می‌شود که این بانو چندین خواهر داشت و دختران و پسران زیادی به دنیا آورد. آنان که دربارهٔ انساب شاهزادگان بررسی‌های دقیق انجام می‌دهند فرزندان این خواهران را به خوبی می‌شناسند. بالدوین در کاروان خویشاوند خویش، گودفروا همراه با تعداد دیگری از نجیب‌زادگان که روح عبادت در آنان برافروخته شده بود، به منظور سفر حج عازم قدس شدند. در آن زمان پدر او هنوز در قید حیات بود و بالدوین پس از پدرش، پیرترین افراد خانواده به شمار می‌رفت. او رفت و دو برادر و دو خواهر در زادگاه خویش بر جای نهاد. یکی از این دو برادر به نام ژروئاس، بعدها به عنوان اسقف کلیسای ریمز انتخاب شد. دومین برادر مانسیس نامیده می‌شد و یکی از خواهرانش ماتیلدا، همسر صاحب قلعه ویتری بود. دومین خواهر وی هودیرنا با یک نجیب‌زادهٔ قدرتمند و والامقام به نام هربا هرگس ازدواج کرد. ثمره این ازدواج فرزندی بود به نام مانسیس هرگس که بعدها در دوران ملکه میلیسند، امور مملکت صلیبی را بر عهده گرفت.

هنگامی که پدر شاه بالدوین درگذشت، پسرش مانسیس جانشین وی شد؛ زیرا بالدوین که اولین فرزند او بود، سرگرم امور مملکت صلیبی در آن سوی دریاها^۲ گردید. مانسیس از دنیا رفت،

۱. از نظر لغوی به معنای تیز یا شیء بلند و نوک‌تیز، یا شاید به معنای خار باشد.

۲. منظور فلسطین است.

بی‌آنکه فرزندی از خود بر جای گذارد. برادرش ژروئیس از سمت سراسقفی ریمز کناره‌گیری نمود و برخلاف قوانین کلیسا ازدواج کرد. او کنت‌نشین راتل^۱ را بنا به حق وراثت حفظ کرد.^۲ از ثمره این ازدواج فقط یک دختر از او بر جای ماند که با یکی از اشراف نرماندی ازدواج کرد. هنگامی که ژروئیس از دنیا رفت هوگ تریسی پسر ماتیلدا جانشین او شد. ماتیلدا همان خواهری است که با صاحب قلعه ویتري ازدواج کرد. شاید این مقدار اطلاعات فعلاً کافی باشد.

۲. علت سفر بالدوین به قدس جایی که به عنوان پادشاه برگزیده شد

هنگام وفات دوک گودفروا بزرگ، برادرش بالدوین اول برای پادشاهی قدس فراخوانده شد و طی مراسم مناسبی تاجگذاری کرد. وی در آن زمان خویشاوند خود بالدوین را که اکنون می‌خواهیم از او سخن بگوییم به عنوان جانشین خود در کنت‌نشین ژها تعیین کرد. او برای بیش از هجده سال با قدرت و موفقیت در آنجا حکومت راند و سرانجام در هجدهمین سال حکومتش، پس از آنکه اوضاع و احوال سرزمینش آرام شد، تصمیم گرفت به دیدار سرور و خویشاوند خود پادشاه قدس رفته و در عین حال اماکن مقدسه را به منظور ادای نماز زیارت کند. بدین ترتیب مقدمات سفر فراهم شد، اداره امور کشور را به یکی از خدمتکاران مخلص خود سپرد که به اخلاص و هوشیاری او اعتماد کامل داشت. او مانند هر فرد حکیم و زیرکی اداره امور را در جهت بهبود اوضاع شهرها سازمان‌دهی کرد سپس چنان که از قبل طرح‌ریزی کرده بود، همراه کاروانی بزرگ سفر را آغاز نمود. اما در ادامه سفر به فرستاده‌ای برخورد که حامل خبری بود که صحت آن ثابت شد. براساس این خبر، اطلاع یافت که پادشاه در مصر مرده است. بالدوین از خبر وفات سرور و خویشاوند خویش بسیار نگران شد. این نگرانی از جانب او عجیب نبود. وی سفری که آغاز کرده بود را رها نکرد، بلکه آن را به سوی قدس ادامه داد و در روز عید نخل‌ریزان به آنجا رسید. همه مردم بنا به رسم همیشگی، به منظور مشارکت در مراسم دینی آن روز بزرگ در دره یهوشافاط جمع شده بودند. هنگامی که کنت و همراهانش از یکی از راه‌های ورودی، وارد شدند، تابوت پادشاه در موکب تشییع‌کنندگان از سمت مقابل برده می‌شد در حالی

1. Rathel

۲. چنین مثال‌هایی بیانگر رها شدن از روشی است که تقید به قوانین کلیسا را دربر داشت. این امر سال‌ها تلاش کلیسا را طی قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم می‌طلبید، تا تقیدی تقریباً هماهنگ با کلیسا در مقابل عادت ریشه‌دار رسوخ‌یافته ایجاد شود.

که بنا به رسم متداول، تمام نیروها و سربازانی که همراه وی به مصر آمده بودند، به دنبال تابوت او روان شدند.^۱

۳. شرح نحوه انتخاب، درباره کار برجسته‌ای که کنت اوستاس بویونی انجام داد

جسد پادشاه به شهر مقدس برده شد و در کلیسای قیامت مسیح، مقابل مکانی که جلجتا نامیده می‌شود در دامنه کوه و کنار برادرش با احترام به خاک سپرده شد. سپس رجال بزرگ مملکت صلیبی که برای تسلیت به سراسقف، دیگر اسقف‌ها و تسلیت به شخصیت‌های تابع کلیسا آمده بودند، با یکدیگر اجتماع نمودند. سراسقف آرنولف و تعداد دیگری از امیران غیر روحانی نیز آنجا بودند. ژوسلین، مردی پرانرژی و قدرتمند حاکم طبریه، که قبلاً از او یاد کردیم نیز در میان آنان بود. آرا و عقاید متنوعی درباره مسئله‌ای که کنفرانس در خصوص آن منعقد شد ارائه گردید. برخی معتقد بودند باید تا رسیدن کنت اوستاس منتظر بمانند و به حق خلافت موروثی کهن تجاوز نکنند.^۲ این نظر قوی بود؛ زیرا برادران نیکنام وی مملکت صلیبی را با موفقیت چشمگیری اداره کردند و حکومت آنان مورد توافق و رضایت همگان بود. دیگران گفتند:

امور مملکت و ضرورت‌های ناشی از آن به ما اجازه نمی‌دهد که به سرعت اقدامات لازم را به نفع مملکت انجام دهیم و اگر موقعیتی اضطراری پیش آید کسی نیست که با سربازان پیشروی یا عقب‌نشینی کند، یا آنکه به اداره امور مملکت اهتمام ورزد، بدین ترتیب نبودن رهبری آسایش و رفاه مملکت را به خطر می‌اندازد.

گفته بودم که ژوسلین در مملکت صلیبی، مردی دارای نفوذ بسیار بود و مسائل مربوط به جاودانه بودن سراسقف را دانسته و آن را موافق با آرا و عقاید شخصی خود می‌دانست. به همین دلیل، با

۱. اشاره ویلیام به عادات و رسومی است که برخی مشکلات را موجب می‌گردد. آیا به عادات و رسومی که در روزگار او وجود داشت می‌اندیشید، یا اینکه در ذهن وی مواردی از قبل وجود داشته و صلیبی‌ها آن را اتخاذ نموده‌اند؟ از جنبه عملی بالدوین اولین پادشاه بود با آنکه وی دومین حاکم لاتینی قدس به شمار می‌رفت و به نظر می‌رسد که صحبت درباره «آداب و رسوم» محلی مراسم کفن و دفن سلطنتی بسیار زود باشد.

۲. اشاره به قانون «قدیم» در مورد موروثی بودن خلافت و جانشینی، برخی مشکلات را موجب می‌گردد. بدون تردید تمایلی طبیعی برای پذیرش اندیشه موروثی بودن وجود داشت، اما شرایط موجود در مسئله پذیرش اصول وراثت دخالت نمود (رک: ج. ل. لامونت (۱۱۰۰-۱۲۹۱م)، الملكية الاقطاعية في المملكة القدس اللاتينية، ص ۳۵-۳۸).

روی آوردن به کسانی که سریعاً خواهان تعیین پادشاه بودند، ناآرامی‌های موجود میان دسته‌های مختلف و تردیدهای موجود پیرامون رأی‌گیری را محدود گرداند و گفت:

کنت رُها اکنون در قید حیات است، او مردی است بسیار عادل و گرانقدر، او از نزدیکان پادشاه بوده و در جنگ جسور و پرنشاط و از همه لحاظ شایان احترام و تمجید است. هیچ ایالت یا سرزمینی نمی‌تواند مردی بهتر از او را به جامعه تقدیم نماید، بسیار حکیمانه است که او را به عنوان پادشاه خود برگزینیم و منتظر چیزهای خطرناک و نامعلوم نباشیم.

عده بسیاری معتقد بودند گفتار ژوسلین با اخلاصی راستین بیان شده است زیرا آنان کاملاً با رفتاری که کنت اخیراً نسبت به او انجام داد — و پیش‌تر درباره آن نوشتیم — آشنایی داشتند. چنان در اذهان آنان این ضرب‌المثل تداعی شد که می‌گفت: «هر ستایشی که ز دشمن برمی‌خیزد، حق است» و بر این اساس، آنان به گفتار وی اعتماد داشته و با آن موافق بودند، اما می‌دانستند که هدف حقیقی او کاملاً متفاوت است. او همان‌گونه که گفته شد، به منظور اهداف متفاوتی کار خویش را انجام داد. او می‌کوشید تا کنت را به تخت سلطنت بنشانند به این امید که خود در آینده حکومت کنت‌نشین رُها را به‌طور موروثی در دست بگیرد.

با آنکه آرنولف و لرد ژوسلین این اندیشه را در سر داشتند، اما این امر بقیه را واداشت تا این عقیده را به‌آسانی اتخاذ نمایند و بدین ترتیب بالدوین طبق تمایل همگان و با موافقت ایشان انتخاب گردید و طبق آداب و رسوم متداول روز قیام مقدس، به بدن او روغن مالیده شد و تاج پادشاهی به او اعطا گردید. هدف سراسقف، یا ژوسلین نجیب‌زاده پیرامون این مسئله هرچه که باشد، خداوند با رحمت خویش نتیجه آن را نیکو گردانید؛ زیرا بالدوین با هدایت مسیح، خود را به عنوان فردی عادل، پرهیزکار و خداترس نشان داد و در هر کاری که انجام می‌داد موفق بود. با این حال چنین به نظر می‌رسد که فراخواندن وی برای پذیرش مقام پادشاهی تا اندازه‌ای عجیب و غیر معمول باشد، درحقیقت کسانی که او را با ترفند موروثی بودن و قانونی بودن حکومت بر مملکت صلیبی، به این منصب گماشتند، او را از دستیابی به حق مشروع خود دور ساختند؛ چرا که به دنبال مرگ پادشاه، با توافق همگان، نجیب‌زادگان بزرگ برای تقدیم مقام و تخت نزد اوستاس کنت بویون فرستاده شدند. او برادر دوک بزرگ گودفروا و برادر شاه بالدوین بود. نمی‌توانیم قاطعانه حکم کنیم که آیا این امر همگام با تمایل اخیر پادشاه صورت پذیرفت یا با اجماع آرا امیران مملکت صلیبی. نمایندگان با اوستاس ملاقات کردند و او را راضی نمودند تا همراه ایشان به آپولیا رفته و مجوزهای قانونی را که روشن می‌ساخت کار وی با موافقت انجام

گرفته، ارائه نماید. این امر با ممانعت و مخالفت بسیار انجام شد. وی مردی پرهیزگار، خداترس و برادر حقیقی و همانندی برای این دو مرد بزرگ و نیز جانشین آنان در فضایل اخلاقی و منزلت والای اجتماعی‌شان بود. این مرد عالی‌مقام هنگام رسیدن به آپولیا دانست که بالدوین کنت رُها در خلال این دوران پادشاه قدس شده و نمایندگانی که برای آوردن او به مملکت صلیبی فرستاده شده بودند، بر او اصرار کردند که سفرش را با وجود این مسئله ادامه دهد و اعلام نمودند که کاری که انجام شده مخالف قانون بشری و الهی و همچنین مخالف قدیمی‌ترین قوانین موروثی قانونی است و انجام و ادامه آن امکان‌پذیر نیست. گفته می‌شود که انسان سرشار از روح مسیح می‌گوید:

من آن کسی نیستم که هر نزاع و درگیری را وارد مملکت مسیح سازد. همان مملکتی که صلح و سازش را از طریق خون مسیح دریافت نمود. آن مملکتی که دو برادر نیکام من در راه آرامش و ثبات آن روح گرامی خود را به آسمان‌ها تقدیم داشتند.

بدین ترتیب، بارها وسایل خود را مرتب کردند و همراهانشان جمع شدند، سپس به‌رغم همه تلاش‌هایی که نمایندگان به خاطر متقاعد نمودن وی به رفتن به مملکت صلیبی از خود نشان دادند به سرزمین خویش بازگشتند.

۴. آنچه که مربوط به ظاهر این پادشاه، عادات و گفتار اوست

روایت شده که پادشاه جدید ق‌دبلند بود و چهره‌ای جذاب و سیمایی پسندیده داشت. موهای بور وی با پیری آمیخته بود. بلندی ریش او تا سینه‌اش می‌رسید، چهره‌ای نورانی و درخشان داشت. او در کاربرد اسلحه با تجربه بود و در نگهداری اسبان و امور مربوط به سوارکاری بسیار تبحر داشت. وی همچنین در فن جنگاوری ماهر و در حملات پیروز و موفق بود. مردی مهربان و نرم‌خو و به انجام کارهای نیک تمایل بسیار داشت. متدین و خداترس بود و در امر نماز آن‌قدر پایداری و استقامت می‌ورزید که دستان و زانوانش از عبادت مستمر و رکوع زیاد زیر و خشک شده بودند. با آنکه مسن بود، اما در انجام امور مملکت خستگی نمی‌شناخت. پس از آنکه به حکومت رسید از اوضاع کنت‌نشین رُها که بدون حاکم مانده بود بسیار نگران شد و ژوسلین را فراخواند؛ زیرا می‌خواست ستمی را که در گذشته در حق او مرتکب شده بود، جبران نماید. بنابراین، مسئولیت کامل این کنت‌نشین را بدو سپرد، زیرا او تنها شخصی بود که منطقه را به‌خوبی می‌شناخت. به محض آنکه ژوسلین سوگند ولایت و دوستی را یاد نمود، پرچم رُها به او داده شد و حکومت شهر به او واگذار گردید.

بالدوین به دنبال همسر، دختران و خانواده خود که در ژها بودند فرستاد. آنان در سایه توجهات و کوشش‌های ژوسلین در کمال امنیت به او رسیدند. همسر وی مورفیا، دختر یکی از اشراف یونان به نام جبریل بود که پیش‌تر از او یاد کردیم. وی زمانی که کنت بود با او ازدواج کرد و از طریق مهر او به ثروت هنگفتی دست یافت. وی سه دختر به نام‌های: میلیسند، آلیس و هودیرنا به دنیا آورد و پس از آنکه به پادشاهی رسید، دختر چهارم آنها به نام ایویتا متولد شد. بالدوین در سال ۱۱۱۸م، در روز دوم آوریل تاجگذاری کرد.^۱ پاپ گالسیوس دوم در آن زمان ریاست کلیسای مقدس روم را بر عهده داشت و برنارد، اولین سراسقف لاتینی‌ها در انطاکیه، در آنجا حکومت می‌کرد. آرنولف نیز ریاست کلیسای مقدس قدس را بر عهده داشت و چهارمین سراسقف لاتینی در آن شهر بود.

۵. مرگ الکسیوس امپراتور قسطنطنیه، مرگ پاپ پاسکال و کنتس سیسیل ملکه قدس

در این زمان پنجه‌های مرگ، الکسیوس امپراتور قسطنطنیه را که از بدترین عوامل آزار و شکنجه لاتینی‌ها به شمار می‌رفت در ربود. پسرش ژان به جانشینی او درآمد. وی نسبت به پدرش از انسانیت بیشتری برخوردار بود و با توجه به فضایل و خصوصیات اخلاقی، محبوبیت بیشتری نزد مردم داشت؛ اما همان‌گونه که در سطرهای بعد روشن خواهد شد، موضع‌گیری‌های وی در مقابل لاتینی‌ها کاملاً مخلصانه نبود.^۲ پاسکال پاپ روم نیز در شانزدهمین سال منصب خود، وفات یافت و گالسیوس معروف به گاتنوس مستشار کلیسای مقدس روم جانشین او گردید. لیدی اولید، کنتس سیسیل نیز که در گذشته عملاً و نه قانوناً، همسر بالدوین بود درگذشت.

۶. ارتش مصر با نیروهای زمینی و دریایی وارد مملکت صلیبی شد، پادشاه و سربازانش برای مقابله یورش می‌برند، اما نبردی صورت نمی‌گیرد، پاتریک قدس، آرنولف از دنیا رفت، گرموند به جانشینی وی انتخاب گردید

در تابستان همان سال امیر مصر که در آن روز حاکم بود، تعداد بسیاری از سربازان سواره‌نظام و پیاده‌نظام را از همه نقاط مصر گرد آورد و با نیروهای زمینی و دریایی قصد وارد شدن به مملکت

۱. این تاریخ به سلطنت رسیدن بالدوین است نه تاجگذاری وی. بنا به گفته فوشیه وی در روز عید پاک، یعنی در ۱۴ آوریل ۱۱۱۸م، تاجگذاری کرد، نه در دوم آوریل.

۲. الکسیوس در ۱۵ اوت سال ۱۱۱۸م، وفات یافت. پسرش یوحنا که میان سال‌های ۱۱۱۸-۱۱۴۳م، می‌زیست مکرراً به‌ویژه در فصل‌های چهاردهم و پانزدهم یاد شده است.

ما را داشت. او معتقد بود با کشتن ملتی چنین کوچک و ضعیف، یا با شکست دادن و آواره نمودن آنها از اراضی سوریه، پیروزی به آسانی تحقق خواهد یافت. بدین ترتیب، ارتش مصر با نیروی عظیمی از افراد سواره‌نظام و گروهی بی‌شمار از پیاده‌نظامان تیرانداز از صحرای واقع در میان ما عبور نمود و مقابل عسقلان اردو زد. طغتکین پادشاه دمشق از قبل می‌دانست که مصری‌ها در حال پیشروی هستند. وی نیز ارتش بزرگی گرد آورد و برای اجتناب از مواجهه با ارتش ما از بیراهه و راه‌های متروک رفت. آنگاه از اردن عبور کرده و به اردوگاه مصریان ملحق شد. هدف وی آن بود که با تقویت نیروهای مصر بتواند به ما لطمه وارد کند. برخی کشتی‌ها در عسقلان لنگر انداخته بودند و از آنجا که صور شهری با دژهای محکم بود و بندری مناسب داشت، برخی دیگر به صور رفتند. آنان در آنجا منتظر فرمان‌های پادشاه و فرمانده ناوگان شدند. پادشاه قدس از مدت مدیدی پیش از این، آمدن آنان را پیش‌بینی کرده و مدتی قبل نیروهای کمکی را از انطاکیه و طرابلس فراخوانده بود و نیروهای ویژه خود را در دشت فلسطین مستقر ساخته و اکنون راهی مقابله با دشمن می‌شد. او از موقعیتی که قبلاً اسدود خوانده می‌شد، عبور کرد. این شهر به عنوان یکی از پنج شهر فلسطینی معروف بود. او در آنجا، در نزدیکی مصریان اردوگاه خود را برپا کرد. فاصله دو سپاه با یکدیگر آن‌قدر نزدیک بود که هر یک از آن دو می‌توانست اردوگاه دشمن را هر روز تحت نظر داشته باشد.

طرفین سه ماه منتظر ماندند و هر یک درباره آغاز نبرد تردید داشتند. مسیحیان از آن می‌ترسیدند که برانگیخته شدن ارتشی این چنین عظیم و نیرومند علیه آنان، کار را بسیار دشوار خواهد ساخت و در مقابل، دشمن نیز از قدرت سربازان ما و جسارتی که بدان معروف بودند و نیز از مهارت‌های جنگی آنان واهمه داشت. پس از این انتظار فرمانده مصری دریافت که تصمیم عاقلانه‌تر آن است که به جای آنکه خود و سپاهیان‌ش را در ورطه چنین نبرد مبهمی بیندازد، با امنیت و سلامت به وطن بازگردد. بدین ترتیب این نیروها به مصر بازگشتند و از آنجا که کوچک‌ترین احتمالی نسبت به وقوع حمله ناگهانی دشمن وجود نداشت، ملت ما با اجازه پادشاه شادمانه به وطن بازگشتند. در این دوران آرنولف سراسقف قدس که روحیه‌ای متزلزل و ناآرام داشت و به مسئولیت‌های مقدس منصب خویش اهمیتی نمی‌داد، از دنیا رفت و گرموند که مردی خداترس بود به جای او تعیین گردید. او اهل شهر پکوايگنی^۱ واقع در اسقف‌نشین افتر بود. بیشتر مردم برآنند که مملکت صلیبی در دوران ریاست این شخص به لطف مسیح و به

1. Pecquigny

برکت اعمال نیک او تقویت و پشتیبانی گردید. حکایت این اعمال در فصل‌های آینده کتاب خواهد آمد.

۷. تأسیس تشکیلات نظامی سواران معبد در قدس

در همین سال بود که عده‌ای از نجیب‌زادگان متقی و خداترس که از طبقه شوالیه‌ها و از زمره کسانی بودند که خود را وقف مسیح ساخته بودند، تمایل یافتند که به زندگی فقیرانه، ساده و عابدانه بپردازند و نذر کردند که در پیشگاه سراسقف، به عنوان راهبان نظامی در خدمت مسیح باشند. معروف‌ترین و برجسته‌ترین این افراد هوگ دو پونز و گودفروا دو سن اوامر بودند. از آنجا که آنان کلیسا، یا اقامتگاه ثابتی نداشتند، پادشاه در قصر خویش در سمت شمالی معبد مسیح اقامتگاهی موقتی را به آنان بخشید و حیاطی اختصاصی در نزدیکی قصر را در اختیار آنان قرار داد تا تشکیلات جدید بتواند واجبات و تکالیف دینی خود را انجام دهد^۱ و این امر به موجب برخی شرایط معینی صورت پذیرفت که از قوانین معبد مسیح به شمار می‌رفت.

پادشاه، اشراف، سراسقف و اصحاب کلیساها برخی املاک خاص خود را به آنان بخشیدند تا این شوالیه‌ها از غذا و پوشاک کافی برخوردار گردند. برخی از این بخش‌ها محدود به زمانی مشخص بود و برخی دیگر جنبه دائمی و همیشگی داشت. وظیفه اصلی این گروه — یعنی وظیفه‌ای که سراسقف و دیگر اسقف‌ها برای زدودن گناهان آنها برایشان واجب کرده بودند — شامل ایجاد امنیت در راه‌های عمومی، مقابله با تهدیدهای دزدان و راهزنان و نیز حمایت از حاجیان تا قدر توان بود. این شوالیه‌ها نُه سال پس از تأسیس تشکیلات خود در کسوت شهروندان غیر نظامی باقی ماندند. این کسوتی است که مردم برای نجات ارواحشان به آنها بخشیدند. انجمن کلیسایی در نهمین سال تأسیس این تشکیلات در ترویه^۲ فرانسه تشکیل گردید. سراسقف‌های ریمز و سنز، معاونان ایشان، اسقف آلپانو، نماینده پاپ، سرپرستان دیرهای

۱. این مقوله درباره قیام سواران معبد از تألیفات ویلیام بوده و برگرفته از هیچ متن تاریخی در گذشته نیست. این تاریخ به گونه‌ای روشن و واضح بیان می‌دارد که راه‌هایی که حاجیان از یافا تا قدس و دیگر زیارتگاه‌های معروف می‌پیمودند در سال‌های حکومت گودفروا و بالدوین که از نیروی کافی جهت حمایت از شهرهای تحت نفوذ لاتینی‌ها برخوردار نبودند، آکنده از خطرها و مشکلات بود. تپه‌های خشک و بی‌آب و علف و صخره‌ها و غارها و دره‌ها پناهگاهی ایده‌آل برای اعراب بودند، تا دسته‌های کوچک حاجیان را نابود سازند و گروه‌های کوچک شوالیه‌ها می‌کوشیدند تا این اوضاع و احوال را سامان بخشند.

2. Troyes

راهبان ستاواوا، کلروا و بوتگنی و شمار بسیار دیگری در آن شرکت کردند. در این انجمن کلیسایی به فرمان پاپ هونوریوس و استفن سراسقف قدس برای این تشکیلات (سواران معبد) قانونی تنظیم شد و پوشیدن ردای سفید به راهبان آن اختصاص یافت.^۱

به‌رغم اینکه از وجود سواران معبد نه سال می‌گذشت، تعداد آنان از نود نفر تجاوز نمی‌کرد، اما پس از این مرحله تعداد آنان افزایش یافت و املاک ایشان چندین برابر گشت. گفته می‌شود که آنان در زمان پاپ اوژینیوس صلیب‌هایی از پارچهٔ قرمز را روی ردای خود می‌دوختند تا از دیگران تشخیص داده شوند. پوشیدن ردهایی با این علامت تنها مخصوص شوالیه‌ها نبود، بلکه راهبان دون‌پایه که سرباز^۲ نامیده می‌شدند نیز بدان ملبس بودند. سواران معبد بسیار موفق شدند، به‌طوری که امروزه در این تشکیلات حدود سیصد شوالیه یافت می‌شود که ردای سفید بر تن دارند و تقریباً تعداد بی‌شماری از راهبان دون‌پایه نیز با آنان هستند.^۳ گفته می‌شود آنان در این سو و آن سوی دریا املاک وسیعی داشتند. امروزه در جهان مسیحیت هیچ ایالتی را نمی‌توان یافت که به عنوان جزئی از املاک خصوصی به این راهبان بخشیده نشده باشد. می‌گویند املاک آنان با گنجینه‌های پادشاه برابری می‌کرد. آنان به عنوان شوالیه‌های راهب معبد شناخته می‌شدند زیرا مقرشان — همان‌طور که گفتیم — در قصر پادشاهی نزدیک به معبد مسیح بود.^۴ آنان برای مدتی

۱. این تشکیلات و مجمع ترویبه که در سال ۱۱۲۸م تشکیل شد، اهمیت واقعی خود را از دست دادند — از همین رو فوشیه که در قدس می‌زیست و قبل از سال ۱۱۲۷م، کتاب خود را نوشت آنها را ملحوظ نگرداند — یک اصل قانونی برای این مجموعهٔ مربوط به کشیشان در نظر گرفته و عموم با آن موافقت کردند. برنارد کلروایی که در آن زمان واعظی بسیار خوش‌بیان بود، سرپرست ویژهٔ آن شد. هوگ دو پونز و گودفروا دو سن اومر، توانستند در همان سال بسیاری از شوالیه‌ها را به‌طور موقتی یا دائمی برای این تشکیلات (سواران معبد) بسیج نمایند.

۲. سرگندی.

۳. مدت کوتاهی پس از انعقاد انجمن ترویبه، پوشیدن ردای سفید به عنوان لباس نظامی برای سواران معبد متداول گردید. چه‌بسا ردای آنها را، لباس‌های راهبان سیستمین و آنان که تحت رهبری برنارد کلروایی قرار داشتند، تعیین کردند، برنارد به این امانت توجه بسیار داشت. بعدها صلیب قرمز به عنوان نشانهٔ مشخص گروه در نظر گرفته شد و تشکیلات به‌سرعت تعدادی از درجات عضوی را برای اعضا فراهم نمود. علاوه بر شوالیه‌ها، سربازان سوارکار و عدهٔ زیادی پیاده‌نظام نیز در این تشکیلات وجود داشتند. سازمان این حق را داشت که کشیشانی را که بدان ملحق می‌شدند، قبول کند. اختصاص املاک مستلزم آن بود که مدیران و کشاورزانی وجود داشته و به کار گرفته شوند. تعدادی از اشراف‌زادگان مدتی در پی آن بودند که برای خدمت کردن به عنوان سواران معبد، شایستگی کسب کنند، در حالی که دیگران زمانی که در شرف مرگ بودند التماس می‌کردند به سواران معبد منتسب گردند. فقط به شوالیه‌ها امتیاز پوشیدن ردای سفید و صلیب قرمز داده شد این در حالی است که بسیاری از اعضا صلیب پوشیدند.

۴. سوابق ثبت‌شده در انگلیس برداشت‌هایی دربارهٔ انتشار سریع این تشکیلات در انگلستان را که در آن زمان از آن

طولانی هدف بزرگ خود را سالم نگه داشتند و با حکمت و درایت کافی و لازم، به انجام حرفه خویش پرداختند، اما سرانجام در حفظ خصلت فروتنی — که نگهبان همه فضایل و خصایل نیک است — کوتاهی کردند و از سراسقف قدس که تأسیس تشکیلات خود و اولین امتیازاتشان را از او دریافت نموده بودند، فاصله گرفتند و در اطاعت از او که پیشینیان بدان پایبند بودند، اهمال ورزیدند. آنان همچنین برای کلیساهای مسیح، عامل زحمت و دردسر بودند؛ زیرا نخست از آنها بهره‌مند شدند، اما املاک آن را به گونه‌ای ناعادلانه^۱ پراکنده ساختند.

۸. وفات پاپ گالسیوس. جانشینی کالکستوس به جای وی

در سال بعد، گالسیوس که ژان گاتنوس نامیده می‌شد، وفات یافت. او مردی دانشمند و دوستدار علم‌آموزی بود و جانشین پاپ پاسکال شد.^۲ گالسیوس در تلاش به منظور جلوگیری از خشونت‌های وارد شده از سوی شاه‌هانری و پاپ تقلبی پیردینوس، به اروپا گریخت. وی بقیه عمر خود را در آنجا گذراند و در کلونی به خاک سپرده شد. «گیدو»، سراسقف وین که از نجیب‌زادگان بود، جانشین او گردید. پس از آنکه «گوید» و در منصب پاپ قرار گرفت و خود را کالکستوس نامید. او از نزدیکان شاه‌هانری بود و شاه از او بسیار حمایت می‌کرد. وی بعدها با تکیه بر حمایت‌های امپراتور و دستیارانش همراه با کاردینال‌ها و همه اطرافیان خود به ایتالیا انتقال یافت. در سوتریوم^۳ واقع در نزدیکی شهر روم حمله سختی علیه پیردینوس انجام داد.^۴ به

منطقه دور بود، ارائه می‌کند. با لغو تشکیلات این گروه در قرن چهاردهم اسناد سوابق سواران معبد گم شد. یک تاریخ جهانی شامل و فراگیر درباره سواران معبد به زبان انگلیسی وجود ندارد و دو کتابی که پروتز تألیف نموده است از سودمندترین کتاب‌ها به شمار می‌روند: تنظیمات الداویه؛ درجات و رتب الداویه العسکریه.

۱. کاملاً معلوم نیست که آیا ویلیام این قسمت آخر را در یادداشت‌های کتاب اصلی‌اش آورده، یا آنکه در زمانی دیگر بدان افزوده است. مشکلات و اختلافات وی با سواران معبد در انجمن کلیسایی ۱۱۷۹م، به اوج خود رسید، آن هنگام که با امتیازهای خاص آنان در ارتباط با سلسله‌مراتب کشوری مخالفت کرد. لندگرن که درباره اشاره‌های ویلیام به سواران معبد تحقیق و تفحص انجام داده، نتیجه می‌گیرد که ویلیام بدون شک آنان را به خاطر استقلال بیش از حد از قدرت محلی، مورد انتقاد قرار می‌دهد (ر.ک: ویلیام الصوری والدواویه).

۲. چه‌بسا ژان — از خانواده نجیب‌زاده گلستانی — رئیس دادگاه کلیسایی بود و خوب است ملاحظه کنیم که ویلیام به خاطر آموزشش، وی را به قدر کافی ستایش نکرد و در ستایش از او کاملاً میانه‌رو بود.

3. Sutrium

۴. کالکستوس دوم (۱۱۱۹-۱۱۲۴م) پسر ویلیام بورگاندی (بورگندی) بود، از همین‌رو کاملاً از نزدیکان خاندان حاکم به شمار می‌رفت و رئیس اسقف‌های وین و بوردینوس، رئیس اسقف‌های پراگ بود. وی تسلیم اهداف

او فرمان داد که پوست خرس بپوشد، او را روی شتری نهاد و با ذلت و خواری به صومعه‌ای در کانی نزدیک سالرنو برد و در آنجا وی را مجبور ساخت تا پایان عمر همگام با قانون آن شهر، مانند راهبان زندگی کند.

بدین صورت، این شکافی که (کلیسا را) برای مدت سی سال تحت فشار قرار داده و از زمان گریگوری هفتم تا پایان دوران پاپ اوربان و پاسکال و گالسیوس که از اجداد کالکستوس بودند، همواره ادامه داشت، خاتمه یافت. شاه‌هائری که به کیفر محرومیت کلیسایی گرفتار شده و چندین سال از فرقه مؤمنان جدا شده بود، اکنون به آغوش کلیسا بازمی‌گشت.^۱

۹. غازی حاکم قدرتمند ترک همراه گروهی عظیم انطاکیه را اشغال کرد. وی در تمام منطقه به فساد و تبهکاری پرداخت

در همان سال امیر کافر و قدرتمند غازی (ایلغازی) سردمدار آن نسل خیانتکار و آلوده ترکمان، همان حاکمی که مردمش از وی بسیار می‌ترسیدند، از روستاهای اطراف انطاکیه عبور کرد و همراه گروه عظیمی از پیروان خود در نزدیکی حلب اردو زد. طغتکین پادشاه دمشق و دبیس همراه او بودند. دبیس، از حاکمان بسیار قدرتمند عرب بود که با ارتش خود به جمع کثیر نیروهای آنان ملحق گردید.

به راجر امیر انطاکیه که با خواهر پادشاه ازدواج کرده بود هشدار داده شده بود که آنان در راه هستند. وی نامه‌ای به حکام مجاور خود چون ژوسلین، کنت رُها و پونز، کنت طرابلس و حتی به خود پادشاه فرستاد و از خطرهایی که او را تهدید می‌کرد آنان را باخبر ساخت و با اصرار از آنان خواست که در این شرایط بحرانی او را تنها نگذاشته و هرچه سریع‌تر به کمک او بشتابند. پادشاه تا آنجا که می‌توانست به سرعت همه سربازان مملکت خود را گرد آورد و به سوی طرابلس پیش

هائری پنجم شد و پیش از آنکه به مقام پاپ منصوب شود مخالف لقب گریگوری هشتم بود. هائری پنجم به عنوان امپراتور تاجگذاری کرده بود.

۱. شناخت ویلیام نسبت به مسائل آلمان تا حدی غامض و پیچیده است. او میان هائری چهارم و پنجم خلط کرده است. می‌توان گفت درگیری به خاطر کسب مقام در سال ۱۰۷۵م، شروع شد و تا سال ۱۱۲۲م، ادامه یافت در حالی که هائری پنجم در سال ۱۱۰۶م، به جانشینی پدر خود درآمد. در طول آن مدت، محرومیت شاهان کلیسایی و محافظت از پاپ‌های مخالف ادامه نیافت و بهترین گزارش کوتاهی که درباره این درگیری بیان شده گزارشی است منقول از ا. ا. مرتون، اروپا الوسیطه، ۸۱۴-۱۳۰۰، فصل هشتم؛ M. Manitius, Deutsche Nter den (Sachsischen und Salischen Kaisern, pp.911-1125).

رفت. در آنجا دریافت که کنت هم آماده رفتن است؛ لذا با نیروهایشان به یکدیگر ملحق گشته و با هم به پیشروی خود ادامه دادند.

در این میان امیر به علت تأخیر پیش آمده بسیار خشمگین شد — چنین خشمی در چنین مواقعی از هر کسی سر می‌زند — او انطاکیه را ترک کرد و کاملاً از اتفاقاتی که در آینده می‌افتاد، ناآگاه بود. وی در مقابل قلعه ارتاح خیمه زد. این مکان طوری تجهیز شد که برای پشتیبانی از هر سپاهی مناسب باشد، به گونه‌ای که از شهر به طرف محلی که سپاه اردو زده بود راه‌هایی هموار و فراوان وجود داشت. از آنجا که وی در این حمله از همهٔ مایحتاج ضروری به مقدار فراوان برخوردار بود و به علاوه از وسائل و امکانات مرغوب بسیاری که فقط در شهرها یافت می‌شود، بهره‌مند می‌گشت، لذا چند روزی را در آنجا به انتظار پادشاه و کنت باقی ماند. سپس به‌رغم ممانعت سراسقف که او را تا آنجا همراهی کرده بود و نیز مخالفت برخی فرماندهان سپاه به ارتش فرمان داد به پیشروی خود ادامه دهند و با خیره‌سری اعلام کرد که دیگر بیش از این منتظر نخواهد ماند. برخی نجیب‌زادگان و اشراف آنجا، او را به اتخاذ چنین تصمیمی برانگیختند، اما نه از آن‌رو که خواهان اصلاح وضعیت سپاه بودند، بلکه بدان دلیل که وجود وی باعث حمایت از سرزمین‌های آنها بود که در نزدیکی اردوگاه دشمن قرار داشت.

امیر توصیهٔ آنان را به کار گرفت و مکانی را که اول در آنجا خیمه زده بود، ترک گفت و خود را با سپاهیان به هلاکت افکند. وی فرمان داد تا اردوگاه در مکانی به نام دشت خون (حقل الدّم) برپا شود و با شمارش تعداد افراد سپاه دریافت که هفتصد شوالیه و ۳ هزار پیاده‌نظام تعلیم دیده در اختیارش هستند، به علاوه در میان آنان تجاری نیز بودند که به خاطر تجارت و بازرگانی کالاهایشان به دنبال سپاه راه افتاده بودند.^۱

هنگامی که دشمن دریافت امیر اردوگاه خود را در نزدیکی آنان برپا داشته، اردوگاه خود را از بین برده و وانمود کردند که نیروهای خود را علیه قلعهٔ اثارب رهبری می‌کنند. آنان معتقد بودند که با این مانور می‌توانند با سهولت بیشتری نقشه‌های حقیقی خود را تحقق ببخشند و البته به هدف خود رسیدند. در نزدیکی آنجا اردوگاه خود را برپا داشتند، اما در آن شب فرصت برای تحقق هر چیزی از دست رفته بود.

۱. کامل‌ترین حکایات دربارهٔ این حمله، از سوی ولتر، نگهبان انطاکیه نوشته شد. حکایت ویلیام که در اصل برگرفته از روایت ولتر و براساس حکایت فوشیه هم هست، مختصر و کوتاه است (ر.ک: هاگنمایر، ولتر حاجب امارة انطاکیه، ۴۷، ۷۸-۱۱۵).

صبح هنگام امیر عده‌ای را برای تجسس فرستاد تا بداند که آیا دشمن می‌خواهد به قلعه حمله کند یا به سرعت به اردوگاه می‌شتابد و با نیروهای ما درگیر می‌شود. او افراد خود را سازمان‌دهی نمود، در حالی که وقوع یک نبرد فوری را پیش‌بینی می‌کرد. هنگامی که گروه‌های تجسس خبر دادند که دشمن به ارتش ما نزدیک می‌شود، با سه مجموعه هر یک متشکل از ۲۰ هزار جنگجو، پیشروی سریع خود را از سر گرفتند. امیر دوباره در میان صفوف منظم سپاه خود با پرچم‌هایی که در فاصله بسیار نزدیک سربازان ما در اهتزاز بود، در میان سپاه می‌چرخید و سپاهیان را به نبرد تشویق می‌کرد. نبرد فوراً آغاز شد و هر دو جناح با شجاعت جنگیدند، اما دشمنان ما به خاطر گناهان ما پیروز شدند. به گروه‌هایی که تحت فرماندهی دو رهبر شجاع و نجیب‌زاده، گودفروا و گوی دو ویریل بودند، فرمان داده شد که به سوی دشمن پیشروی کنند. این گروه‌ها با سازمان‌دهی خوب طبق اصول نظامی، پیشروی نموده و بخش بزرگی از نیروهای دشمن و تشکیلات انبوه وی را از هم پاشیدند و نزدیک بود که در فراری دادن آنان موفق شوند. رابرت سن لو، دسته دوم را فرماندهی کرد و به این گروه فرمان داد که حمله را با شدت بیشتری ادامه دهند، اما هنگامی که دشمن قدرتش را دوباره به دست آورد، این گروه به شکل ذلت‌باری در انجام این امر کوتاهی کردند، سپس با فرار افراد، گروه تشکیلاتی امیر که می‌رفت تا به دسته دیگر کمک کند، از هم گسسته شد. این دسته از سپاه جزئی از آن نیروها را به روشی عوام‌فریبانه به دنبال خود کشاند، به گونه‌ای که بازگشت را غیر ممکن می‌ساخت. در خلال این نبرد حادثه شایان گفتنی به وقوع پیوست. هنگامی که دو گروه درگیر با شدت می‌جنگیدند، از سمت شمال تندباد وحشتناکی وزیدن گرفت و در مقابل دیدگان همه در مرکز میدان جنگ، به زمین چنگ زد و در پایان هنگامی که از میدان نبرد روی گرداند همراه خود ابری از غبار را به وجود آورد که چشم‌های افراد هر دو سپاه را کور می‌کرد به طوری که آن دو گروه نتوانستند بجنگند. ابر به صورت دایره‌هایی کوزه‌ای شکل که با زیانه‌های آتش جهنم افروخته بود، بالا می‌رفت. دشمن در اثر این حادثه شوم پیروز گشت و مسیحیان را شکست داد. تقریباً همه سربازان ما با ضربات شمشیر کشته شدند.

۱۰. امیر راجر وارد نبرد می‌شود، ارتش ما شکست می‌خورد

در این میان، امیر برای پس گرفتن قوای خود بیهوده مبارزه می‌کرد. او خودش با شجاعت می‌جنگید در حالی که تنها عده اندکی از اطرافیان وی، گرداگرد او مانند جنگجویانی شجاع می‌جنگیدند. در آن میان که وی مشغول حمله به نیروهای دشمن بود، ضربه شمشیری به او برخورد نمود و او را کشت.

بقیه ملت ما که با کالاهای و آذوقه‌ها رها شده بودند به تپه مجاور گریختند. فراریان متوجه دوستانشان شدند که با یکدیگر روی قله آن تپه گرد آمده‌اند و تلاش می‌کنند به آنان برسند. آنان امیدوار بودند که این گروه برای مقاومت و پایداری از قدرت کافی برخوردار بوده و با همراهی آنان بتوانند، صلح و آرامش را برقرار سازند اما همین که به آن محل رسیدند، کفار پس از کشتاری فجیع در اردوگاه، متوجه آنان شدند و گردان‌های خود را به آنجا گسیل داشته و همه را به قتل رساندند.

رینالد پیروز [رینوماسیور]^۱ یکی از بزرگان آن منطقه، همراه دیگر اشراف در برجی مخصوص به شهر مجاور به نام سرمد، امان طلبیدند. ایلغازی همین که متوجه این امر شد، به سرعت به آنجا شتافت و به زور اسلحه آنها را که در آنجا جمع شده بودند، وادار به تسلیم کرد. بدین ترتیب، از میان این هزاران نفر که در آن روز از سرور خود پیروی نمودند، تقریباً فقط یک نفر نجات یافت تا ماجرای نبرد را حکایت کند و در مقابل کسی از افراد دشمن کشته نشد، یا احتمالاً تعداد اندکی از آنها کشته شدند.

امیر راجر، آوازه بسیار بدی داشت. چنین شایع شده بود که وی مردی فاسق و پست بوده و برای روابط زناشویی احترامی قائل نیست. همچنین بسیار خسیس و بخیل بوده و در طول مدتی که بر انطاکیه تسلط داشت از میراث پدری سرورش بوهموند کوچک، — پسر بوهموند بزرگ — استفاده می‌کرد.

بوهموند در آن زمان همراه مادرش در آپولیا به سر می‌برد؛ زیرا تانکرد، زمانی که در بستر مرگ افتاده بود، از راجر خواست که طبق درخواست بوهموند و وارثان وی از حکومت کناره‌گیری کند. این در حالی است که نقل شده وی با قلبی خاضع و نادم در مقابل خداوند، نزد پطرس بزرگوار سراسقف آپامیا به گناهان خود اعتراف نمود. این ماجرا پیش از نبردی بود که راجز طی آن از دنیا رفت. به علاوه، وی وعده داده بود که با کمک‌های الهی عملی شایان توجه انجام دهد و بدین ترتیب در حالی که با صداقت و اخلاص توبه کرده بود وارد بحبوحه جنگ شد.

۱۱. پادشاه و کنت طرابلس به منظور مقابله با ایلغازی راهی انطاکیه می‌شوند

در همان زمان پادشاه و کنت طرابلس به مکانی به نام «کوه نقره» رسیدند. به محض آنکه ایلغازی از رسیدن آنان اطلاع یافت، ۱۰ هزار نفر سواره نظام داوطلب را برای جلوگیری از پیشروی آنان فرستاد.

۱. شاید رینوماسیور، در آن زمان عهده‌دار امور انطاکیه بوده باشد.

این گروه به سه دسته تقسیم شدند. اولین دسته به سوی ساحل بندر سویدیه پیشروی کرد و دو دسته دیگر از مسیرهای مختلف به سمت پادشاه رهسپار گشتند. بالدوین همین که با یکی از این دو دسته برخورد کرد به آنان یورش برد. رحمت مسیح در این حملات او را رهبری می‌نمود. وی تعداد بسیاری از آن سواره‌نظامان را کشت و برخی از ایشان را به اسارت گرفته و بقیه را مجبور به فرار ساخت، سپس با عبور از کسب و طرة پیشروی نموده^۱ و به انطاکیه رسید. در آنجا سراسقف، رجال مذهبی و همه مردم با شادی بسیار از او استقبال کردند. وی در آنجا با پیروان خود و دیگرانی که از نبرد جان سالم به در برده بودند، درباره بهترین راه حلی که باید در چنین بحران بزرگی در پیش گرفت، مشورت کرد. در این میان ایلغازی از دو شهر عم^۲ و اثارب عبور نموده و شهر ارتاح را محاصره کرد. او به اجرای این طرح اعتماد کامل داشت، زیرا شایع شده بود که شاه، آلان حاکم را، همراه سواره‌نظامانش به انطاکیه فراخوانده است.^۳ بعدها ثابت شد که این امر صحیح بوده است. ایلغازی به شهر نزدیک شد و آن را بدون استحکامات یافت. بدین ترتیب، به سرعت عده‌ای از افراد خبره و باتجربه را از جهات مختلف برای ایجاد کمین‌های انفجاری در رأس تپه‌ای که قلعه روی آن قرار داشت، فرستاد. بعد از قرار گرفتن کمین‌های انفجاری ستون‌ها و تیرک‌های چوبی طعمه حریق شدند. طبقاً با نابودی تپه‌ای که باروها و برج‌ها بر روی آن بنا شده بود، قلعه نیز نابود می‌شد. از آنجا که حامیان قلعه با ویرانی کامل تپه از نابودی کامل قلعه می‌ترسیدند، تسلیم شدند، بدان شرط که سلامتی افرادشان تأمین گردد و به آنان اجازه داده شود که به سرعت به سوی مردم خود بازگردند. ایلغازی سپاه خود را به قلعه زردنا رهبری نمود و در آنجا عملیات محاصره را آغاز کرد. ساکنان قلعه ظرف چند روز با همان شرایط یادشده قلعه را تسلیم او کردند و بدین ترتیب امیر دانست که هیچ کس نمی‌تواند در مقابل وی مقاومت کند و از آنجا که وی تأخیر را جایز نمی‌دانست، با تمامی منطقه هر طور که می‌خواست رفتار نمود. بدین ترتیب، اهالی شهرهای مجاور تمام امید خود را مبنی بر رهایی یافتن از یوغ چنین حاکم بسیار قدرتمندی از دست دادند.

۱. مشخص کردن این اماکن به وضوح امکان‌پذیر نیست و ولتر کسام بلا Cassambella آن را ذکر نموده است (هاگنمایر، ولتر، ص ۳۱۹). وی معتقد است منطقه هاری همان منطقه کسب معاصر است و لطور یا لطور را از املاک فتودالی نزدیک آن می‌داند (رک: ا. ری، الاقطاعات الفرنجية فی سوریه فی القرن الثانی والثالث عشر، ص ۳۴۳).

۲. عم، دژی است معروف در فاصله ۴۱ کیلومتری ارتاح.

۳. آلان، حاکم قلعه اثارب است. واضح است که پادشاه فرماندهی نیروهای باقیمانده در امارت را به عهده گرفت و بزرگ ایشان را فراخواند تا به او ملحق شوند.

۱۲. شاه و کنت در نبردی با ایلغازی درگیر می‌شوند. لشکریان کفر شکست خورده و گرفتار کشتاری بزرگ می‌گردند. حکومت زیر نظر پادشاه قرار می‌گیرد

پادشاه و کنت طرابلس همراه تمامی نیروهایی که توانستیم گرد آوریم، از انطاکیه رهسپار گشتند و پیشروی خود را به سوی روج شروع کردند. از آنجا که آنها معتقد بودند دشمن را در نزدیکی اثارب خواهند یافت، از آنجا عبور کرده و روی تپه‌ای به نام دانیث خیمه زدند.^۱ همین که این خبر به ایلغازی رسید، همه فرماندهانش را فرخواند و آنان را تهدید به مرگ نموده و با این تهدید به ایشان امر کرد که شب را نخوابند و به سلاح‌ها و اسب‌ها بپردازند. آنان باید هنگام سپیده‌دم و قبل از طلوع خورشید وقتی سربازان پادشاه در خواب هستند، به آنان حمله برده و همه را به قتل برسانند.

اما رحمت الهی خلاف این امر را مقدر ساخت. پادشاه و سپاهیان‌اش از تلاش خود دست برنداشتند و شب را تا صبح بیدار بوده و به منظم ساختن وسایل ضروری نبرد پرداختند. ایرمار، سراسقف گرانقدر قیساریه که همراه صلیب صلیوت به پادشاه ملحق شده بود، موعظه‌ای ایراد کرد و مردم را به نبرد تشویق کرد. بدین ترتیب، آنان هنگام سپیده‌دم منتظر حمله دشمن بودند و خود را مسلح نموده و با شجاعتی بی‌نظیر آماده نبرد با دشمن شدند. گفته می‌شود که پادشاه در آن نبرد هفتصد شوالیه به همراه داشت که طبق فرمان او، آنان براساس قانون نظامی در نه گردان تشکل یافتند و در انتظار الطاف مسیح در جایگاه‌های مناسب خویش قرار گرفتند. از میان این تشکیلات سه گردان به عنوان طلایه‌داران سپاه به جلو فرستاده شدند و نیروهای پیاده‌نظام در میان سپاه قرار گرفتند. کنت طرابلس با سربازانش در جناح راست استقرار یافت و نجیب‌زادگان انطاکیه در جناح چپ مستقر شدند. پادشاه با چهار گردان دیگر ارتش را رهبری کرده و آن را به جلو می‌راند. این گروه برای بقیه مانند گروه‌های پشتیبانی عمل می‌کردند. در حالی که آنان با چنین سازمان‌دهی و تشکیلاتی در انتظار حمله دشمن صف‌آرایی نموده بودند، دشمن بر آنها حمله کرد. کافران با سردادن فریادهای بلند و دمیدن در شیپورها و به صدا در آوردن طبل‌ها، به مسیحیان حمله کردند. بیشترین تکیه و اعتماد آنان بر تعداد زیاد افراد سپاه بود، در حالی که قدرت و اعتماد ما دائماً در وجود صلیب پیروز و ایمان به دیانت صادقانه است و این آرزویی است که هرگز به ناامیدی بدل نخواهد گشت. صفوف درهم‌فشرده هر دو جناح در نبردی سخت

۱. تل دانیث محل نبرد معروفی است که به دنبال این ماجرا به وقوع پیوست.

روبه‌روی هم قرار گرفتند و به دنبال آن جنگی تن‌به‌تن با شمشیر آغاز شد. طرفین درگیر، با نادیده گرفتن قوانین بشری و با حماسه‌ای پرشور و تنفیری بی‌حد و اندازه، آنچنان با یکدیگر جنگیدند که گویا با حیوانات وحشی می‌جنگند. کافران تصور می‌کردند که شجاعت و تهور سربازان ما برای آنان خطر بزرگی محسوب می‌گردد؛ بنابراین، تلاش‌های قهرمانانه‌ای را جهت نابودی آنان به کار بردند. نتیجه آن شد که با اذن مسیح در همان روز تعداد بسیاری از سربازان با ضربات شمشیر به هلاکت رسیدند.

پادشاه فوراً دریافت که نیروهای پیاده‌نظام در معرض مشقت و رنجی طاقت‌فرسا قرار گرفته‌اند و نیروهای خط مقدم ارتش نیز به کمک نیاز دارند، از این‌رو به سرعت همراه اطرافیانش به قلب سپاه راه یافت. او با خشونت و سنگدلی ضربات شمشیر خود را به اطراف فرود می‌آورد و صف‌های فشرده دشمن را در هر جا که در کنار یکدیگر جمع شده بودند از هم می‌شکافت. همراهان او با اخلاص و پاکی از او پیروی نمودند؛ چرا که گفتار و رفتار وی به آنان قدرت و شجاعت می‌بخشید. این سربازان و کسانی که در گذشته شجاعت و تهور خود را از دست داده بودند، با عزم و اراده‌ای واحد به دشمن حمله کردند و از خداوند خواستند تا آنان را یاری کند. رحمت الهی با آنان همراه گشت و کشتاری بسیار بزرگ و وحشتناک به راه انداختند در حالی که بقیه افرادی که در قید حیات ماندند، از آنجا که دیگر یارای مقاومت نداشتند، مجبور به فرار شدند. گفته می‌شود که حدود هفتصد تن از سربازان پیاده‌نظام و صد نفر از شوالیه‌ها در این نبرد از بین رفتند. خسارت‌های دشمن حدود ۴ هزار کشته بود؛ البته علاوه بر افرادی که جراحت‌های سخت داشتند و نیز عده‌ای که به اسارت گرفته شدند. ایلغازی سربازانش را ترک گفته و آنان را در چنگال‌های مرگ رها کرد آنگاه همراه با طغتکین پادشاه دمشق و دیبیس امیر عرب مجبور به فرار گشت. مسیحیان در جهات گوناگون به تعقیب دشمن ادامه دادند. بالدوین با تعداد اندکی در نیمه اول شب در میدان نبرد باقی ماند، اما به خاطر خوردن غذا و استراحت، بالأخره مجبور شد به قلعه هاب عقب‌نشینی کند. او هنگام بازگشت در صبح، فرستادگانی را نزد خواهرش و سراسقف فرستاد. فرستادگان انگشتی پادشاه را به عنوان نشانه بارز و مشخص پیروزی با خود بردند و اعلام کردند که خداوند با امدادهای غیبی خویش برکت پیروزی را بدو اعطا کرده است. هنگامی که خبر موثقی به بالدوین رسید حاکی از آنکه نیروهای کافران متفرق گشته و آنان باز نخواهند گشت، تا نیمه شب آن روز میدان جنگ را ترک نکرد. آنگاه تا آنجا که ممکن بود سربازان را گرد آورد و در حالی که تاج پیروزی را با خود حمل می‌کرد، به سوی انطاکیه پیش

رفت. سراسقف و دیگر رجال مذهبی و مردم شهر در آنجا از او استقبال کردند. پیروزی مسیحیان در دومین سال حکومت بالدوین، یعنی سال ۱۱۲۰م، با تأییدهای ربانی همراه گشت. این امر در ماه اوت در شامگاه رحلت مریم مقدس مادر مسیح اتفاق افتاد.^۱ پادشاه صلیب حیات‌بخش را با نظارت سراسقف قیساریه و با اسکورتی باشکوه، به قدس بازگرداند تا رجال مذهبی (کشیشان) و عموم مردم بتوانند در روز بزرگداشت آن، با سرودها و آوازهای مذهبی به آن خوشامد گویند در حالی که خودش مجبور شد به خاطر پرداختن به برخی ضروریات مبرم شهر، در انطاکیه بماند. سراسقف و همه اشراف همراه کشیشان و عموم مردم مسئولیت امور انطاکیه را با اختیارات تام به پادشاه سپردند. این امر با تمایل صادقانه همه مردم و توافق قلبی آنان صورت پذیرفت. قدرت مطلق برای تدبیر امور مملکت و از بین بردن یا بررسی و پیگیری امور به وی اعطا شد تا تنها او به این امور پردازد. بر این اساس، املاک کسانی را که در نبرد کشته شده بودند بنا به حکم عقل و طبق عادات آن منطقه به فرزندان و خویشاوندان آنها بخشید و برای یتیم‌زنان امکان ازدواج با همسرانی مناسب را که از نظر اجتماعی با آنان در یک سطح و طبقه باشند، فراهم ساخت. قلعه‌ها را با آذوقه و اسلحه و جنگجویان مجهز گرداند سپس اجازه خواست که برای مدتی بازگردد. وی به مملکت صلیبی برگشت و در آنجا در روز میلاد مسیح بزرگوار همراه همسرش در کلیسایی در بیت لحم تاجگذاری کرد.

۱۳. برقراری انجمن کلیسایی در نابلس در سامره

در همان سال، یعنی ۱۱۲۰م، مملکت صلیبی به خاطر گناهان ما و به علاوه به علت خسارت‌هایی که دشمن به ما وارد ساخت، دسته‌هایی از ملخ‌ها و موش‌های جونده چهار سال متوالی به منطقه حمله کردند؛ از این رو محصولات کاملاً نابود شد به طوری که گویا همه دنیا به نان نیازمند خواهد شد، از همین رو گرموند سراسقف پارسا و متدین قدس به شهر نابلس در سامره رفت. شاه بالدوین، سرپرستان کلیساها و اشراف مملکت صلیبی بدو ملحق شدند و از مردم برای تشکیل اجتماع دعوت به عمل آمد. گرموند به موعظه مردم پرداخت^۲ و از آنجا که او به همگان توضیح داد که گناهان مردم خشم مسیح را برانگیخته، همگی تصمیم گرفتند از گناهان

۱. تاریخ این نبرد ۱۴ اوت ۱۱۱۹م، بود و ویلیام در ذکر آن دچار خطا شده است.

۲. ویلیام در اینجا منابع خود را از اسناد گرفته است. فوشیه، طاعون موش‌ها را مربوط به سال ۱۱۱۷م، می‌داند و به عقیده وی، حمله ملخ‌ها در منطقه امری عادی بوده است.

خود توبه کرده و از تجاوزات دست بردارند. آنان امیدوار بودند که اگر زندگی بهتری را در پیش گرفته و رفتار خود را اصلاح نمایند، مسیح از گناه آنان می‌گذرد به‌ویژه که مسیح خواهان مرگ گناهکار نیست، بلکه می‌خواهد او دوباره به زندگی نیک بازگردد و به زندگی ادامه دهد.^۱

بدین ترتیب پس از آنکه علائم هشداردهنده، از جمله نفرین‌های آسمانی و به علاوه زلزله‌ها و حوادث مصیبت‌بار آنان را به ترس و وحشت افکند و نیز پس از آنکه در اثر گرسنگی و حملاتی که دشمن تقریباً هر روز علیه آنان انجام می‌داد، دچار ضعف و ناتوانی شده بودند، سعی کردند با انجام کارهای پرهیزکارانه از عفو مسیح برخوردار گردند و سطح ارزش‌های اخلاقی خود را بالاتر برده و نظام را حفظ کنند. آنان با توافق عمومی ۲۵ مورد را به عنوان عهدنامه تنظیم نمودند که دارای قدرت قانونی بود. هر کس که مایل باشد مفاد این عهدنامه را بخواند می‌تواند آنها را در اسناد ثبت‌شده موجود در بسیاری از کلیساها بیابد.

در این انجمن کلیسایی، گرموند سراسقف قدس، بالدوین دومین پادشاه لاتینی قدس، ابرمار سراسقف قیساریه، برنارد اسقف ناصریه، اشتتوس اسقف بیت لحم، راجر اسقف لُد و گلدوین سرپرست صومعه قدیسه ماریا در یهوشافاط، پطرس سرپرست جبل طابور، ارکارد رئیس معبد، آرنولد رئیس کوه صهیون، ژرارد رئیس کلیسای قیامت مسیح، پینر مشاور پادشاه، اوستاس گارنیه، ویلیام دو بری، پارسون رئیس نگهبانان یافا، بالدوین امیر رمله و عده بسیار دیگری از جمله افراد غیر روحانی و نیز تعدادی از افراد روحانی که نام و تعداد آنان را نمی‌دانیم، حضور داشتند.

۱۴. ایلغازی دست به حمله دیگری زده و دوباره از انطاکیه عبور می‌کند. پادشاه به مقابله او برمی‌خیزد. ایلغازی در اثر سکتۀ مغزی می‌میرد

ایلغازی بسیار ستمگر و ظالم بود و هیچ ارزشی برای عقیده مسیحیت و نام آن قائل نبود. او به کرم جویده‌ای می‌مانست که دائماً در پی کسی می‌گشت که بتواند او را اذیت و آزار کند. وی در سال بعد نیروهایش را گرد آورد و از فرصت عدم حضور پادشاه استفاده کرد، تا تعدادی از قلعه‌های ما را محاصره کند. هنگامی که این امر برای مردم ما معلوم شد، به سرعت فریادهای دادخواهی به سوی پادشاه فرستاده شد. بالدوین همیشه آماده پاسخگویی بود. از همین رو،

صلیب صلبوت را با خود برداشت و همراه عده‌ی کثیری از شوالیه‌ها به آنجا شتافت. وی ژوسلین کنت ژها و دو حاکمی را که با مردان سرشناس انطاکیه در ارتباط بودند، فراخواند و به سوی قلعه بلندی که پیش‌تر یاد کردیم، حرکت کردند.^۱ آنان پیش‌بینی می‌کردند که به محض رسیدن به هدف، وارد جنگ شوند اما خداوند، ایلغازی را به سکنه‌ی مغزی دچار کرد و فرماندهان ارتش وی، پس از آنکه از مساعدت‌ها و کمک‌های رهبر خود محروم گشتند، با تصمیمی عاقلانه نبرد را نپذیرفته و به سوی حلب شتافتند. در حالی که حاکم در حال مرگ خویش را با خود می‌بردند. گفته می‌شود که ایلغازی به کیفر ابدی دوزخ گرفتار آمد و پیش از آنکه به حلب برسد، روح بدبخت وی از بدنش جدا شد.

پادشاه برای پرداختن به مسائلی ضروری مدتی در انطاکیه ماند؛ سپس بنا به خواست و اراده‌ی مسیح، به مملکت صلیبی بازگشت. او محبوب همگان بود و با اخلاص و پارسایی به اداره‌ی امور مملکت صلیبی و امارت خویش می‌پرداخت، با آنکه از یکدیگر فاصله داشتند. اهتمام او به این دو، تا آنجا بود که به‌آسانی نمی‌توان تشخیص داد بیشترین توجه وی به کدام‌سو بوده است. با آنکه مملکت صلیبی، مملکت وی بود، می‌توانست آن را شرعاً و قانوناً برای جانشینانش به ارث بگذارد و امارت انطاکیه فقط دولتی بود که تحت وصایت و سفارش‌های وی قرار داشت. عملاً چنین به نظر می‌رسید که وی به امور انطاکیه توجه بیشتری دارد. او با خلوص نیت تا رسیدن بوهوموند کوچک به امور این سرزمین عنایت ورزید همان‌گونه که ماجرای آن را در سطرهای آینده ذکر خواهیم کرد.

۱۵. پادشاه به ساکنان قدس آزادی کامل می‌بخشد و با اعلامیه‌ی خاص خود از آن حمایت و پشتیبانی می‌کند

در آن میان که پادشاه در قدس به سرمی‌برد، امتیاز ارزشمندی به اهالی آنجا اعطا نمود. وی با سخاوت ملوکانه‌ی خویش فرمان داد صادرکنندگان، یا واردکنندگان کالاها از پرداخت مالیات‌هایی که پیش‌تر می‌پرداختند عفو شوند. فرمان خود را در سندی مرقوم نمود و آن را با خاتم پادشاهی مهر زد به گونه‌ای که برای همیشه لازم‌الاجرا باشد. از آن به بعد، هیچ‌یک از مردم لاتین که وارد شهر شده، یا از آن خارج می‌شدند، به هیچ عنوان مجبور به پرداخت هیچ نوع مالیاتی نبودند،

۱. این قلعه، قلعه‌ی زردنا بود.

خواه کالایی را وارد، یا صادر کنند، بلکه امتیاز خرید و فروش بدون پرداخت مالیات به آنان داده شد. علاوه بر آن، به سریانی‌ها، یونانی‌ها، ارمنی‌ها و همه مردم از هر قومیتی، حتی اعراب، آزادی واردات گندم، جو و همه نوع حبوبات بدون پرداخت مالیات، داده شد. همچنین مالیات بر ترازوها و پیمان‌ها لغو گردید. او با این عمل موجبات رضایت و خشنودی مردم را فراهم نموده و محبت و دوستی اهالی را جلب کرد به گونه‌ای که به نظر می‌رسید در دوزمینه با روشی مناسب و با درک و شناختی ستودنی خیر و نیکی را برای اهالی به دست آورد: اولاً با ایجاد امکاناتی با وارد کردن آذوقه از خارج بدون پرداخت مالیات، شهر را از آذوقه فراوان برخوردار ساخت؛ ثانیاً، تمام کوشش خود را به کار برد — با پیروی از سیره گذشتگان — تا جمعیت ساکنان شهر زیاد شوند.

۱۶. طغتکین پادشاه دمشق به تبهکاری و فساد در طبریه پرداخت. پادشاه علیه او اقدام کرد و شهر جرش را نابود ساخت

در سال بعد طغتکین، پادشاه حيله‌گر و بدکار دمشق، با یکی از رهبران عرب هم‌پیمان شد^۱ و نیروهای خود را به نیروهای وی ملحق ساخت. طغتکین می‌دانست که پادشاه بار مسئولیت طاقت‌فرسایی را در توجه به امور این دو سرزمین بر دوش می‌کشد؛ لذا از سرگرم بودن وی به این امر استفاده نمود و سربازانی را به سرزمین ما در منطقه مجاور طبریه فرستاد و با تجاوزگری، شروع به تخریب این مناطق نمود. پادشاه با شنیدن خبر این تجاوزگری، سربازانش را از همه نقاط مملکت خویش گرد آورد و با شور و حماسه همیشگی خود به آنجا شتافت. طغتکین از آمدن بالدوین آگاهی یافت، پس به ناحیه‌ای دور عقب‌نشینی کرد؛ زیرا می‌دانست که اگر پادشاه به او نزدیک شود قادر به انجام هیچ اقدامی نخواهد بود. او همچنین اعتقاد داشت که درگیر شدن با پادشاه خطرناک است. در این میان، پادشاه نیروهایش را به سوی جنوب رهبری کرد و به جرش رسید. این شهر یکی از مهم‌ترین شهرهای ایالت دیکاپولیس بود و در سرزمین ماناسیس در نزدیکی کوه گل‌عاد و در فاصله چند مایلی اردن قرار داشت.^۲ این شهر به علت وحشت از جنگ، مدتی طولانی متروک باقی ماند، اما طغتکین در سال گذشته با صرف هزینه بسیار قلعه‌ای در قسمت استحکام‌یافته شهر با استفاده از سنگ‌های تراشیده شده بنا کرد و با آذوقه و اسلحه

۱. آگاهی یافتن از هویت این رهبر عرب امکان‌پذیر نیست.

۲. گراسا (Gerasa) همان جرش حدید است که در دوران گذشته شهرت داشت.

تجهیز شد. ادارهٔ امور آن به برخی افراد مورد اعتماد واگذار شد. شاه به محض رسیدن به شهر، به آن حمله کرد. شهر تسلیم وی شد، با این شرط که به چهل سربازی که به خاطر نگهداری از آن، در قلعه مانده بودند، اجازه داده شود با سلامتی و امنیت به سوی خانواده‌هایشان بازگردند. بالدوین با این درخواست موافقت نمود. سپس با مشاورانش دربارهٔ وجوب نابودی کامل قلعه، یا حفظ و نگهداری آن برای استفادهٔ مسیحیان، مشورت کرد. همگی بالاتفاق نابودی کامل آن را لازم دانستند؛ زیرا به نظر می‌رسید که نگهداری آن بدون صرف مخارج زیاد و تحمل مشکلات و سختی‌های دائمی عملاً سخت و دشوار خواهد بود و به علاوه کسی نمی‌توانست بی‌آنکه در معرض خطرهای شدیدی قرار گیرد، به آن برسد.

۱۷. بلک، فرمانروای قدرتمند ترک انطاکیه را اشغال می‌کند. کنت ژوسلین به اسارت گرفته می‌شود. پادشاه به اسارت گرفته شده و از سوی بلک دستگیر می‌شود

امور مملکت صلیبی به لطف مسیح با روشی پسندیده پیش می‌رفت. در همان زمان دشمن صلح و دوستدار هرج و مرج، سعی می‌کرد به مشکلات دامن زند. پونز، دومین کنت طرابلس، در اثر تحریکات یکی از دشمنان فرمانبرداری از پادشاه قدس را نپذیرفت و با بی‌شرمی سوگندی را که پیش از آن دربارهٔ ارائه خدمت به نظام فئودالیت به یاد کرده بود، نقض کرد.^۱ پادشاه نتوانست چنین عمل ناپسندی را تحمل کند؛ از این رو شوالیه‌ها و سربازان پیاده نظام را از دیگر نقاط مملکت صلیبی گرد آورد و برای انتقام از آزار و اذیتی که در حق او شده بود، به آنجا رفت. پیش از آنکه این اختلاف میان آن دو به بروز خسارت برای هر یک از طرفین منجر شود، نجیب‌زادگانی میانجی‌گری نموده و دوباره میان دو طرف سازش و آشتی برقرار شد. پادشاه متوجه انطاکیه گردید؛ زیرا اهالی انطاکیه دوباره در معرض مشکلات بسیار قرار گرفته و از شاه کمک طلبیده بودند. بلک، فرمانروای قدرتمند و برجستهٔ ترک، با آغاز حملات مکرر به آن منطقه، تمام منطقه را در معرض نابودی قرار داد. او این کار را با اطمینان و اعتماد به نفس کامل انجام داد؛ زیرا کمی

۱. این حمله بیانگر کوششی است که بالدوین دوم برای گسترش استیلاء خود بر طرابلس و ارائه شخصیت خود به عنوان حاکم حقیقی همه شهرهای لاتین در سوریه از خود نشان داد. توصیه‌های وی برای اداره امور انطاکیه همراه با اتکایی که ژوسلین حاکم ژها، شخصاً به او داشت، فرصت مناسب را برای چنین تحرکاتی فراهم ساخت. اساس درخواست‌های او از پونز ابراز ولایت و فرمانبرداری است، همان‌گونه که قبلاً وجود داشت و برترام نیز چنین ولایتی را نسبت به بالدوین اول در سال ۱۱۰۹م، ابراز نمود (ر.ک: لامونت، المملکة الاقطاعیة، ص ۱۸۷).